

من صدای غم انگیز دختر افغانم
کردند به یأس مبدل آرزو و آرماتم
عقد بستند به جبر و زور به این مردک پیر
اشک ریزانم چو شمع می سوزم سر و جانم
این چهار دیوار خانه بر من گشته زندان
سر را ز دریچه و در بیرون نتوانم
روا داشته بر من این ظلم و ستم اسلام
در نزد این درنده خو مانند حیوانم
گرکنم نافرمانی می بُرد بینی و گوشم
تهمت بندد بر من "عاشق یک جوانم"
آماج سنگسار می گردم به حکم شرعیت
زیر آوار و سنگ می پوسد استخوانم
خرید و فروشم است بسان کالای بازار
می خردم عرب ها با پول فراوانم
هر لحظه عفتم است در خطر تجاوز
این زندگی ننگین را دگر طاقت نتوانم
با شرع زن ستیز تا پای جان ستیزم
دست و پای زنان زین قید و بند رهانم
اسم بی مسمی (عاجزه) گذاشتند بر من
گویا در ثقلت کار من جنس ناتوانم
ثابت گردید در جهان نیرو و توان زن
در سفینه و کیهان همدوش مردانم
چو چشمه سار جوشانم بحر خروشانم
رعد و سیل و توفانم ترسید ز طغیانم
آخر به پا خیزم با ظالمان ستیزم
تا جمله هم جنسانم زین ورطه رهانم